

نشریه أسوه

دوهفته نامه سیاسی-مذهبی هیئت عاشقان ثارالله دانشگاه علوم پزشکی تبریز

■ شماره دهم | سال اول

■ بهمن ماه ۹۹

📌 کانال هیئت عاشقان ثارالله: heyat_tbzmed

📌 کانال تبصیر: tabsir_tbzmed

📌 ارتباط با سردبیر: SM_Sadeghii

امام موسی صدر:

«من حسینیهای را قبول دارم که قهرمانانی بی‌پرورد که با دشمن اسرائیلی بجنگند.»



”وحدت بنفش“

بسیار پیش آمده که درباره هر یک از این مؤلفه‌ها، گفت‌وگو، پژوهش، جنجال و... صورت گرفته است؛ «اصول»، «وحدت» و «کارآمدی»

گرچه این سه عنصر، در سطوح متفاوت راهبردی مطرح‌اند، فضای ادراکی سیاسی جامعه ما، به همین اندازه (و بلکه بیشتر) به هم ریخته است و معمولاً بر سر همه این‌ها باهم به منازعه پرداخته می‌شود.

به هر حال آنچه در این مقال به آن می‌پردازیم، نگاهی به هر سه این مؤلفه‌ها در کنار یکدیگر است.

بسیار دیده شده که گروهی با بلندکردن غلم یکی از این سه مؤلفه، به دو تای دیگر یا اقلاً به اهالی دو تای دیگر (عملاً یا نظراً) حمله کرده، گاه مغلوب و گاه غالب شده و نتیجه، گاه به مطلوبشان منتهی شده یا نشده است. اما آیا هر نتیجه‌ای که تاکنون در کشمکش‌های سیاسی و اجتماعی در این باره رقم خورده بر حق بوده است؟ مسلماً خیر. آیا

تماماً ناحق بوده؟! باز هم خیر.

برای آنکه در جامعه‌ای نتایج کشمکش‌های سیاسی-اجتماعی بر سر این مؤلفه‌ها به نتیجه حقی برسد، لازم است که نسبت بین این سه را درک کنند.

در یک مثال عالی می‌توان همه انواع کشمکش‌های غلط را در جامعه صدر اسلام و در مقطعی تحت حکومت امیرالمؤمنین علی (ع) یافت و نشان داد (اگرچه قصد پرداختن به همه انواع غلط را نداریم).

«اصول» حقانی که بر اساس مکتبی سالم و حقانی ترسیم می‌شود، مستمسک‌هایی محکم و لازم برای رسیدن به آرمان‌های آن مکتب‌اند. پس از آنکه مکتبی را نسبت به دیگر مکاتب، برحق تر تشخیص دادیم، آرمان‌های آن را پسندیده و در راه نیل به آن‌ها می‌کوشیم.

فهرست

۴

استاد یوسف و سهیل؛
امام سجاد قسمت دوم

۶

بنیوایان (قسمت اول)
گوشه‌ای برای تنهایی‌ام

۸

تنت؛
پیچیده مآبی ناشیانه

۱۰

ترس
سبک زندگی اسلامی

۱۲

مقدمه‌ای بر سیاست انسانی
(۲)

۱۴

نسخه درمان اقتصاد
قسمت اول

۱۶

چهل‌ودو سالگی انقلاب
۴ تبریک و تسلیت



ادامه سر مقاله

برای نیل به آرمان‌ها در یک جامعه، عمل هماهنگ لازم است؛ پس «وحدت» نیاز است. و در نهایت، «کارآمدی» میوهٔ این روند....

چالش عمدهٔ باطل در مورد «اصول»، شناخت غلط آن‌هاست؛ مثلاً در داستان خُکمیت در صفین و خروج خوارج، تمسک به قرآن صامت بر علم شیطان و ایستادن در برابر قرآن ناطق، ناشی از همین نشناختن صحیح اصول است.

«کارآمدی» نیز، جز با تمسک هماهنگ و یکپارچه به اصول، تحقق نمی‌یابد. کما اینکه در دورهٔ مذکور، پراکندگی مردم از اطراف امر ولی به وضعی می‌رسد که سر رشته کار از دستش خارج می‌شود و حکومت، کارآمدی لازم را ندارد.

طلب کارآمدی از غیرراه تبعیت از اصول حق نیزراه به جایی نمی‌برد؛ کما اینکه باز در همان دوران، بدون تمسک به اصول و بدون اطاعت از ولی امر، انتظار کارآمدی حکومت داشتند و کار به جایی رسید که در کارآمدی حضرت خدشه کرده و او را متهم ساختند که علم جنگ نمی‌داند. و شد آنچه شد....

و اما «وحدت»...

بسیار از افراد و گروه‌های مختلف در باب حفظ وحدت می‌شنویم؛ اما آیا این دغدغهٔ حقیقی آنان است یا چماقی بر سر مخالفان خود؟! اصلاً وحدت چگونه باید شکل بگیرد؟ آیا همیشه وحدت واجب است؟!

آنچه مسلم است این که لزوماً وحدت باید حول مستمسک اصولی شکل بگیرد که حق است؛ پس وحدت بر سر باطل معنایی ندارد؛ فلذا وحدت زمانی لازم است که بر حول محور اصول حقانی باشد. حق نیز با افراد مشخص نمی‌شود، این اهل حق اند که با حق شناخته می‌شوند.

هرگاه دیدیم که عده‌ای داد و فریاد برآورده‌اند و عده‌ای دیگر را به وحدت‌شکنی متهم می‌کنند، پیش از آنکه گروه متهم را به جرم وحدت‌شکنی، مجرم بشناسیم باید ببینیم که گروه مدعی، وحدت بر چه چیزی را طلب می‌کند؟!

امام حسین علیه السلام هم به وحدت‌شکنی متهم شد، حال آنکه از او وحدت بر حول محور باطل را طلب می‌کردند و او وظیفه داشت تا سر باز زند.

مسئلاً برای ایجاد وحدت، در موارد بسیاری، لازم است از احقاق برخی حقوق جزئی، در آن شرایط خاص چشم‌پوشیم؛ اما در صورتی که امکان احقاق حقوق واجب‌تر بدون این چشم‌پوشی ممکن نباشد. (که تشخیص این، خود، بحثی طولانی در حیطهٔ بصیرت می‌طلبد که در این مجال نمی‌گنجد و متأسفانه ممکن است از این حیث، که جان‌مطلب است، بحث ابتر بماند.)

نکتهٔ مهم آنکه، به وجود آورندهٔ مشکل و مانع برای احقاق حق و منحرف از اصول، خود، نمی‌تواند طلب وحدت بر موضع خویش کند؛ یعنی کسی به باطلی روی بیاورد یا در احقاق حقی مانع‌تراشی کند، بعد بگوید بیا باید با هم وحدت داشته باشیم. حفظ وحدت، هنرِ آن کس است

که با درنظرگرفتن مراتب وجوب حقوق، از برخی اجزاء کم‌اهمیت‌تر چشم‌پوشی می‌کند تا مهم‌ترها تحقق یابند. چنین وحدتی مایهٔ ننگ طرف مقابل است؛ چون او دیگری را مجبور به پذیرش باطلی (ولو کوچک) کرده و اصلاً حق ندارد به چنین وحدتی ببالد یا آن را طلب کند. القصه اینکه اهل باطل (و خصوصاً اهل التقاط و در کسوت اهل حق) معمولاً زیانشان در طلب وحدت‌کردن بر اباطیل خود به درازای مار غاشیه است و آنگاه که کار به دست خودشان افتد، نه وحدتی می‌شناسند و نه سهمی برای احقاق حق قائلند. آنگاه که قدرتمندند، رقیب را به طعن و کنایه و تهمت و توهین و عذاب می‌رانند و پدر وحدت‌شکنی‌اند؛ اما آنگاه که زیون‌اند و بیچاره، دست‌ها را (یا حتی قرآن‌ها را) بالا می‌برند و طلب رحم و صلح و وحدت و مذاکره و انصاف می‌کنند. گاه هم در مقابل و هم وزن قرار می‌گیرند، هم خود، وحدت می‌شکنند و هم طلب حفظ وحدت از دیگران می‌کنند.

حق را بشناسیم، اهلش را خواهیم شناخت و دیگر در هیاهوی بالارفتن قرآن معاویه و پایین‌آمدن تنبان عمروعاص، سر در گم نخواهیم شد و دلمان به سوی باطل نمی‌لغزد.

اگر علی و حسین علیه السلام فی‌الحال، ظاهر نیستند، جبهه‌شان هنوز مشخص است. این‌ها را بشناسیم کافیت. اگر در این جبهه ماندیم، وحدت یا خروج، فرقی ندارند؛ غمی نیست که بر «حق» ایم.

در احوال ماه رجب

استاد غلامرضا سازگار

ماه پرفیض رجب، ماه نبی، ماه خداست

ماه از خویش بریدن به خدا پیوستن

ماه میلاد شریف دو محمد دو علی

جمعهٔ اول این ماه، جمال ازلی

دوم ماه رجب عید بزرگی دگراست

سوم ماه رجب آن دهمین حجب حق

دهم ماه رجب باگل رخسار جواد

بارک الله که در سیزده ماه رجب

کعبه آغوش گشوده چو گریبان از هم

صاحب‌خانه ندا داد که ای بنت اسد

قدر و جاه تو بود فوق مقام مریم

نخل پاک تو امام است به نخل مریم

این پسررکن و مقام است و حطیم و زمزم

نیمهٔ ماه رجب روز وفات زینب

زینب، آن فاتح میدان اسارت که هنوز

شیردخت علی و فاطمه و اخت حسن

بیست و پنج رجب از بهرمحبان علی

روز آزادی زندانی زهرا ی بتول

گوییا در دل تاریک سیه‌چال، هنوز

آن که دربارهٔ وی آمده ساق مرضوض

روز بیست و ششم ماه رجب داغ پدر

بردل ختم رسل داغ ابوطالب ماند

ماه توبه، مه رحمت، مه ذکر است و دعاست

خرم آن کس که به حق واصل و از خویش جداست

که پراز جلوۀ ماه رخشان ارض و سماست

در تماشای رخ حضرت باقر پیداست

عید میلاد علی بن جواد بن رضاست

جگرش لختهٔ خون از شرر زهر جفاست

موج‌زن رایحهٔ عطر ولایت به فضاست

عید میلاد علی، مظهر رب الاعلاست

که ز قلب حرم‌الله، علی عقده‌گشاست

خانه از ماست ولیکن متعلق به شماست

پسرتو علی است و پسر او عیساست

گرچه او مریم و عیساش پیام‌آور ماست

این پسر حجر و حجر، مروه و مسعا و صفاست

او که دخت علی و مادر صبر است و رضاست

زنده از خطبهٔ او واقعهٔ کرب و بلاست

که حسین دگراست و نفسش عاشورا است

روزانده و غم و ناله و اشک است و عزاست

روز قتل خلف حضرت صادق، موساست

بانگ العفو بلند از دو لب آن مولاست

چشم‌ها گرز غمش خون بفشانند رواست

بردل و برجگرسوختهٔ شیر خداست

آن که ایمانش فوق همهٔ ایمان‌هاست



” استاد یوسف و سهیل؛ قسمت دوم “



داوود قوی
دانشجوی ارشد ژنتیک

--- + خب ستاره سهیل ما بسم الله، سراپا گوشم تا با نور سخت، روزنهٔ نوری در پستوهای خاموش مغز این حقیر بگشایی.

+ چشم استاد، به شرطی که شما هم قول بدید فن هندوانه زیر بغل چپانی را به بنده یاد بدید...

--- + اونم به چشم، بنابر وظیفه، زکات این علم را هم با نشرش به شما می پردازم. ...

+ جلسهٔ قبل نکته‌ای برای من داشت که شاید تو صد تا کتابم پیداش نمی‌کردم، همین یک جمله انقدر کاربردی بود که کلی از شبهات ذهن منو حل کرد؛ یعنی اگر بقیهٔ این کتاب هم مبنای دیگه‌ای به من اضافه نکته باز هم عاشقانه و مشتاقانه به همه پیشنهادش می‌کنم. ...

--- + انقدر مقدمه چینی نکن، چون به لبم کردی پسر!

+ استاد همان جمله ایست که خودتون فرمودید؛ سیرهٔ هر جریان و هر شخص آنگاه روشن می‌شود که ما جهت‌گیری کلی آن شخص را بدانیم و سپس به حوادث جزئی زندگی آن بپردازیم.

--- + دابل لایک یا همان تکبیر ما پیرمردها!

+ یک نکته که خیلی توجهم رو جلب کرد، شرایط اجتماعی و سیاسی دوران پس از کربلا و شهادت مختار بود؛ از یه طرف حضور عبدالملک بن مروان مقتدرترین پادشاه اموی برمسند قدرت و وحشت و اختناقی که با حضور او بر جامعهٔ شیعیان حاکم شده

بود و از طرف دیگه انحطاط فکری مردم. شما در نظر بگیرید کار به جایی رسید که برخی از افراد وابسته به حکومت با تعابیری مانند خلیفه‌الله نبوت را زیر سؤال می‌بردند و در سایهٔ خلافت قرار می‌دادند! در همین اثنا، بزرگ‌ترین خواننده‌ها و نوازنده‌ها و عیاش‌ها و عشرت‌طلب‌های دنیای اسلام نیز یا در مدینه‌اند یا مکه! در قضیه مرگ عمر بن ابی‌ربیعیه که یک شاعر عربان‌گوی در مکه بود، مجموعه‌ای از جوان‌ها و مرد و زن جمع می‌شوند و تأسف می‌خورند، کنیزکی بر مرگ این فرد زار زار گریه می‌کند و وقتی می‌گویند فلان نفر هم مانند او شعر می‌گوید پاسخ می‌دهد، خدا را شکر که حرم خودش را خالی نگذاشت! یا مثلاً در زمان امارت همین شخص مخزومی، عایشه بنت طلحه آمد؛ در حال طواف بود. این به او علاقه داشت، وقت اذان شد، آن خانم پیغام داد که بگو اذان نگویند که من طوافم تمام بشود، او دستور داد اذان عصر را نگویند! به او ایراد کردند که تو برای خاطر یک زن که دارد طواف می‌کند، می‌گویی نماز را تأخیر ببندازند؟! گفت به خدا اگر تا فردا صبح هم طوافش طول می‌کشید، می‌گفتم که اذان را نگویند... البته غیر از آه‌کشیدن یک عبارت هم به ذهنم می‌رسد، تاریخ همیشه تکرار می‌شود، مثل سناریویی که فقط بازگرانش را تغییر می‌دهند!

--- + پس تو هم به همون چیزی فکر می‌کنی که من فکر

می‌کنم؛ البته هنوز برای این نتیجه‌گیری زود است، ماشین ما برای روشن شدن هنوز چند قطعه‌ای کم دارد، پس بذار کمی جلوتر ببریم، عده‌ای این ایراد را بر امام سجاد علیه السلام وارد می‌کردند که تو هم مانند مختار علم مبارزه دست بگیر و مقابل امویان بایست؛ لذا می‌بینیم امام سجاد علیه السلام در قضیهٔ مختار اعلام هماهنگی نمی‌کند و بعضاً بدگویی هم می‌نمایند. نظر تو در مورد موضع‌گیری های امام چیست؟

+ خود حضرت آقا به‌خوبی پاسخ این سؤال را می‌دهند، با توجه به آن فساد اخلاقی و مادی که پدید آمده بود باید دین مردم درست می‌شد، باید اخلاق مردم درست می‌شد، باید مردم از این غرقاب فساد بیرون می‌آمدند، باید دوباره جهت‌گیری معنوی، که لبّ لُبّاب دین و روح اصلی دین که همان جهت‌گیری معنوی است، در جامعه احیا می‌شد؛ لذا شما نگاه می‌کنید می‌بینید زندگی و کلمات امام سجاد علیه السلام زهد است و در واقع این معارف را در لباس دعا مطرح می‌کند. در ادامه آقا می‌فرمایند همان طور که گفتم اختناق در آن دوران و نامناسب‌بودن وضع، اجازه نمی‌داد که امام بخواهند با آن مردم بی‌پرده و صریح و روشن حرف بزنند؛ نه فقط دستگاه‌ها نمی‌گذاشتند، مردم هم نمی‌خواستند، اصلاً آن جامعه یک جامعهٔ نالایق و تباه شده و ضایع شده‌ای بود که باید بازسازی می‌شد. اگر امام سجاد علیه السلام در آن شرایط می‌خواستند به چنین

حرکات آشکار و قهرآمیزی دست بزنند، یقیناً ریشهٔ شیعه‌کنده می‌شد و هیچ زمینه‌ای برای رشد مکتب اهل بیت و دستگاه ولایت و امامت در دوران بعد باقی نمی‌ماند. حاجی جان شما هم یک دیالوگ برای خالی‌نبودن عریضه بروید!

--- + چشم آقای کارگردان، حال به دوران امام باقر علیه السلام که می‌رسیم، وضع فرق کرده است و این به خاطر زحمات سی‌وپنج سالهٔ امام سجاد است. حضرت وقتی می‌خواهند مقام امامت را به امام باقر علیه السلام تحویل دهند می‌فرمایند این صندوق را بردار، این سلاح را بگیر، این امانتی است به دست تو، هنگامی که صندوق را گشودند، در آن قرآن بود. آقا می‌گن: «من تصورم این است که آن سلاح رمز فرماندهی انقلاب است و آن کتاب رمز تفکر ایدئولوژی اسلامی است...». خب حاج سهیل فکر کنم بتونیم کم‌کم استارت بزنیم و روشنش کنیم، افتخارش رو به شما تقدیم می‌کنم!

+ لطف می‌کنید، فقط امیدوارم ریپ نزنم، در جامعه‌ای که هیچ‌کس مایل به ابراز محبت به اهل بیت علیهم السلام نبود، در جامعه‌ای که هر محبی از شرایط آن ابراز ناامیدی می‌کرد، در جامعه‌ای که سر در آخور فساد و تمناهای نفسانی داشت، امام سجاد علیه السلام چنان تحولی ایجاد کردند که دوران امام باقر علیه السلام و امام صادق علیه السلام سال‌های شکوفایی و رشد شیعیان قلمداد می‌شود تا جایی که

اقتدا کنیم....

” کاپیتالیسیم؛ اسارت روح “

علی اسدی جلودار
دانشجوی پزشکی

امروزه رایج‌ترین نظام موجود در جهان که متأسفانه بسیاری از کشورهای اسلامی را نیز اسیر خود کرده نظام سرمایه‌داری است. سرمایه‌داری در دین اسلام نیز وجود دارد؛ منتهی نظام سرمایه‌داری صرف که به معنویت و روحانیت توجهی نمی‌کند؛ یک سم مهلک برای بشریت است. مردم در این نظام‌های غربی پیچیده هیچ وقت مزهٔ آزادی واقعی را نچشیده‌اند؛ چراکه نه‌تنها جسمشان بلکه روحشان به اسارت برده شده و بدون بند و زنجیر اسیر و زندانی‌اند. تبلیغات گسترده ذهن‌ها را در چهاردیواری اوهام نیاز حبس نموده و مردم را کنترل می‌کند آن هم طوری که هوس حاکمان آن را می‌طلبد. در سیستمی که تمام هم‌وغم‌اش وقت و پول است، آیا روح انسان پیشرفت و ترقی می‌کند؟ آیا این انسان به کمال می‌رسد؟ یا علمش سلاحی می‌شود که هم خودش و هم دیگران را تهدید می‌کند؟ کاپیتالیسیم، این لکهٔ سیاه جوشان، ریشه در دنیازدگی و دنیاپرستی دارد. امام حسین علیه السلام در تعبیری عمیق می‌فرمایند: «دنیا به‌سان آب شور دریاست؛ هر که از آن بیاشامد نه‌تنها سیراب نمی‌شود که تشنه‌تر می‌شود تا آنکه او را می‌کشد».



”

بینوایان (قسمت اول)

داوود قوی

دانشجوی ارشد ژنتیک

“

یکشنبه شبی، موبو ایزابو، نانوی میدان کلیسا در فاوورول، برای خفتن مهیا می‌شد که ناگهان صدای ضربت سختی را که بر در آهنی شیشه‌دار جلو دکانش وارد آمد، شنید. به موقع پشت در رسید و دید که یک دست و بازو از میان سوراخی که بر در آهنین و پر شیشه ایجاد شده بود به درون آمده است. دست نانی برداشت و برد. ایزابو شتابان بیرون آمد. دزد با همه قوت پاهایش می‌گریخت. ایزابو دنبالش دوید و دستگیرش کرد. دزد، نان را دور انداخته بود. اما دستش هنوز خون‌آلود بود. این، ژان والژان بود....

(کتاب بینوایان - جلد اول)

یک دختر بچه که عروسک نداشته باشد تقریباً به همان اندازه بدبخت و به‌طور کلی همچنان ممتنع است که یک زن بچه نداشته باشد. پس کوزت هم از شمشیر عروسی ساخته بود....

(کتاب بینوایان - جلد اول)

«درحالی‌که تفاوتی ندارد این کتاب توسط همگان خوانده شود، در انگلستان به‌خوبی اسپانیا معنی می‌دهد، در ایتالیا به‌خوبی فرانسه، در آلمان به‌خوبی ایرلند و در بندرگاه‌های تجارت جان‌گداز برده به همان خوبی امپراتوری‌های شرمسار دارای برده؛ مشکلات اجتماعی فراتر از مرزهاست. زخم‌های بشریت، زخم‌هایی که در بستر جهان اتفاق می‌افتد، در خط‌های قرمز و آبی کشیده‌شده بر روی نقشه متوقف نمی‌شود. هرکجا که مردان در جهل و نومیدی هستند، هرکجا که زنان برای تکه‌ای نان خودشان را می‌فروشند، هرکجا که کودکان کتابی برای آموزش یا خانه‌ای گرم ندارند، بینوایان در خانه‌ات را می‌زند و می‌گوید باز کن من برای تو آمده‌ام.»

(ویکتور هوگو خطاب به ناشر ایتالیایی)

«من کتاب «بینوایان» را در اولین بار در همان دوره نوجوانی از کتابخانه آستان قدس گرفتم. البته همه آن را نخواندم؛ مقدارش را خواندم. یکی دو بار بعد از آن هم تمامش را خواندم... ویکتور هوگو یک حکیم است. ویکتور هوگو یک نویسنده معمولی نیست. واقعاً به همان معنایی که ما مسلمانان «حکیم» را استعمال می‌کنیم و به‌کار می‌بریم، یک حکیم است و بهترین حرف‌هایش را در «بینوایان» زده است. «بینوایان» هم یک کتاب حکمت است و به اعتقاد من، همه باید «بینوایان» را بخوانند... انسان وقتی این شخصیت را می‌بیند که این‌قدر با عظمت سخن گفته، برای او عظمت قائل است. ما نمی‌خواهیم بگوییم که علم و دانش و فرهنگ، مرز دارد؛ خیر. اگر کسی معرفت را جایی دید و در مقابل آن تعظیم کرد، به عظمت تعظیم کرده است، به معرفت تعظیم کرده است؛ ماح خورشید، مدّاح خود است... به نظر من بینوایان ویکتور هوگو برترین رمانی است که در طول تاریخ نوشته شده است... وقتی نگاه می‌کنم به این رمانی که ویکتور هوگو نوشته، می‌بینم این چیزی است که اصلاً امکان ندارد هیچ کس بتواند بهتر از این بنویسد یا نوشته باشد و معروف نباشد و مثل منی که در عالم رمان بوده‌ام، این را ندیده باشم یا اسمش را نشنیده باشم... من می‌گویم بینوایان یک معجزه است. در عالم رمان نویسی، در عالم کتاب‌نویسی. واقعاً یک معجزه است... من به همه جوان‌ها توصیه می‌کنم، نه حالا که دارم یا شما صحبت می‌کنم، بارها این را گفته‌ام. زمانی که جوان‌ها زیاد دور و بر من می‌آمدند قبل از انقلاب، بارها این را گفته‌ام که بروید یک دور حتماً بینوایان را بخوانید. این بینوایان کتاب جامعه‌شناسی است، کتاب تاریخی است، کتاب انتقادی است، کتاب الهی است، کتاب محبت و عاطفه و عشق است»

جمعی از بیانات مقام معظم رهبری در مورد ویکتور هوگو و بینوایان

«من در دفاع از عنوان بینوایان گفتم و نوشتم و اثبات کردم که کلمه بینوایان فقط به گدا و فقیر و بدبخت از لحاظ مادی و مالی اطلاق نمی‌شود، بلکه به افراد فاقد اخلاق و تقوا و دیگر فضایل انسانی هم می‌زرا بل می‌گویند؛ و در زبان فارسی کلمه‌ای بهتر از بینوایان برای آن نمی‌توان یافت، زیرا که این کلمه درست مثل می‌زرا بل به کسانی که برگ و نوای اخلاقی و روحی ندارد نیز اطلاق می‌شود.»

حسینقلی مستعان مطرح‌ترین مترجم بینوایان

این کتاب که خواننده پیش از این لحظه در کلیات و جزئیات از این سو به آن سو می‌رود. یک فرایند از شر به خیر، از بی‌عدالتی به عدالت، از بطلان به حقیقت، از شب به روز، از اشتها به وجدان، از فساد اداری به زندگی، از حیوانیت به وظیفه، از جهنم به بهشت و از هیچ به خداست. نقطه شروع: جسم، مقصد: روح. یک هیدر در آغاز و یک فرشته در پایان!

(یادداشت هوگو در پایان رمان بینوایان)

اسقف کنارش نشست، دستش را با ملایمت لمس کرد و گفت: شما می‌توانستید خودتان را به من معرفی نکنید. اینجا، خانه من نیست، خانه عیسی مسیح است، این در از کسی که از آن وارد می‌شود نمی‌پرسد که آیا اسمی دارد اما می‌پرسد که آیا دردی دارد! شما رنج می‌برید، شما گرسنه و تشنه‌اید، پس مهمان عزیز این خانه باشید و از من تشکر نکنید، نگویید که من شما را در خانه‌ام پذیرایی می‌کنم. اینجا هیچ‌کس در خانه خود نیست مگر کسی که به پناهگاهی محتاج است. من به شما که یک راه‌گذارید می‌گویم که اینجا بیش از آنکه در خانه من باشید، در خانه خودتان هستید. هرچه اینجا است از شما است. چه حاجت به دانستن اسم شما دارم؟ به علاوه شما پیش از آنکه خود چیزی به من بگویید، اسمی دارید که من می‌دانستم. مرد چشمانش را به حیرت گشود و گفت: راستی می‌دانستید؟ اسم من چیست؟ اسقف جواب داد، بلی. شما «برادر من» نامیده می‌شوید.

(کتاب بینوایان - جلد اول)

ناداری یک جوان، هرگز یک بینوایی نیست. یک پسر جوان هرکه باشد، هراندازه فقیر باشد، با سلامتش، با قوتش، با حرکت تندش، با چشمان درخشانش، با خون گرمی که در بدنش جاری است، با موی سیاهش، با گونه‌های تروتازه‌اش، با لبان گلگونش، با دندان‌های سفیدش، با تنفس سالمش، همیشه می‌تواند مورد حسرت یک امپراتور پیر باشد.

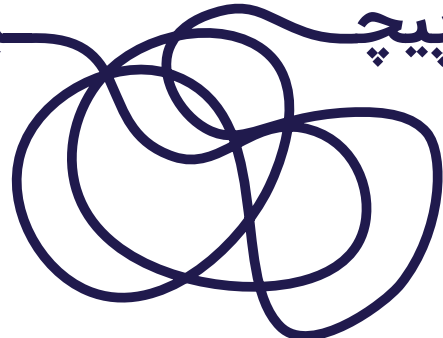
(کتاب بینوایان - جلد دوم)



تنت؛

پیچیده‌مآبی

ناشیانه



هادی پایدار
دانشجوی پزشکی

انگاشته یا تِنت (به انگلیسی: Tenet)، عنوان جدیدترین ساخته کریستوفر نولان، فیلم‌ساز مطرح هالیوودی است. دربارهٔ سینمای او و نحوهٔ برخوردش با قوانین پیچیدهٔ فیزیک و مفاهیم فلسفه، سخن بسیار به میان آمده و همواره جنجال بین موافقان و مخالفان تکنیک فیلمسازی اش بالا گرفته است؛ اما قبل از پرداختن به نقد سینمایی اثر، بهتر است بدانیم او واقعاً چه چیزی می‌خواهد بگوید و به چه دلیلی مدیوم سینما را برای انتقال ادراکات ذهنی‌اش به مخاطب، برگزیده است؟

ظاهراً نولان، بعد از ساختن فیلم‌های استودیویی معروفش (از جمله سه‌گانهٔ بتمن) دوباره به سینمای شخصی خودش رو آورده است و فیلم‌هایی از قبیل تلقین، میان‌ستاره‌ای و اخیراً ساختهٔ جدیدش «تنت» را به مخاطبانش عرضه کرده است. او معتقد است این فیلم مستقل‌ترین اثرش بوده است... جمله‌ای که انسان را به تعجب می‌اندازد. تنها با نگاهی گذرا بر سناریوی فیلم، جهت‌گیری مشخص آن را درمی‌یابیم و به این نتیجهٔ روشن می‌رسیم که مضامین فیلم نه‌تنها زادهٔ ادراک شخصی‌اش نیست؛ بلکه کاملاً سفارشی و القا شده است. قهرمان اصلی داستان یا The Protagonist با بازی جان دیوید واشنگتن، یک آمریکایی سیاه‌پوست است که در اثر ماجراجویی کاملاً ابتدایی و غیرقابل باور، به عنوان جاسوس معتمد سازمان جاسوسی ایالات متحده قرار می‌گیرد. طی فرایندی کلیشه‌ای که در اکثر آثار پروپاگاندایی هالیوودی، دیده می‌شود شخصیت اصلی قصه توسط افرادی از بالا توجیه می‌شود که وظیفه‌ای مهم بر گردن اوست و دغدغه‌ای به‌یک‌باره در روانش ساخته می‌شود؛ «دغدغهٔ نجات جهان و مردم آن از چنگ دشمنانی سرسخت و ستمگر»، و برای این هدف حاضر است جان خود را از دست دهد. از طرفی دیگر دو ضدقهرمان اصلی فیلم، «آندری ساتور» و «پریا» اصلیتی روسی و هندی دارند و کاملاً روشن است که در فیلم، شرق به‌عنوان قدرت جدیدی معرفی می‌شود که قصد نابودی جهان را دارد و ماهیت مبارزهٔ ایالت متحده آمریکا، کم‌کردن سایهٔ شر آنان از سر بشریت است؛ همین‌جا جنبهٔ افراطی ارتجاعی فیلم نمایان می‌شود.

همین شخصیت روسی فیلم که به‌شدت بدذات و ضدانسانی معرفی شده قرار است نقش شبه‌خدایی را بازی کند که به چنان قدرتی رسیده است که ادعا دارد می‌تواند با استفاده از تکنولوژی منحصربه‌فردی که از آیندگان برای او به ارث رسیده است، جان میلیاردها انسان را بگیرد. شاید بتوان این کاراکتر را با مفهوم «ابرانسان» در کتاب «چنین گفت زرتشت» اثر فردریش نیچه همسان دانست. به باور نیچه، «ابرانسان» یعنی انسانی که به راحتی از ترس و خرافه پیشین بشر رها شده‌است و آزادی راستین را دریافته است. این هستی را همان گونه که هست پذیرفته است و جهان‌های خیالی را کنار گذاشته است. اکنون این ابرانسان در غیبت خدا «معنای هستی» را بر گردن می‌گیرد

و ارادهٔ خود را با ارادهٔ جهان هستی یکی می‌کند. از نظرگاه اندیشهٔ نیچه، خدا در این عصر و زمانه مرده است و این انسان آرمانی اوست که به دور از مفاهیم دست و پاگیر ادیان و آداب و سنن گذشتگان به جایگاه فرمانروایی جهان خواهد رسید. چنین اندیشه‌ای در سرتاسر فیلم نمایان است. تسلط و تهاجم آیندگان بر زندگی کنونی ابناء بشر و القا ترسی ساختگی که جهان نه توسط قادر متعال و پروردگار حکیم اداره می‌شود و نه تک‌به‌تک اتفاقات این جهان بر پایهٔ مدار متقن و بی‌عیب‌ونقصی به وقوع می‌پیوندد؛ بلکه هراس از یورش انسان‌هایی از سرزمین آینده به زمان حال، نظم دنیا را به هم زده است. نگاه فیلم‌ساز به پدیدهٔ زمان نیز قابل‌توجه است. زمان در فیلم از پدیده‌ای متحرک که همچون گذر ابرها به سرعت در حال سیر به سوی ابد است، به موجودی ثابت مبدل گشته است که کاراکترهای فیلم هر لحظه قادرند آن را به بازی بگیرند و با اعمالی ساده و مسخره‌آمیز همچون زدن ماسک، کمی تمرین رانندگی خودرو و یا تیراندازی به‌شیوهٔ جدید، خود را با بازگشت زمانی وفق دهند... چنین تلقی ساده‌انگارانه از آنتروپی معکوس و بازگشت زمانی، انسان

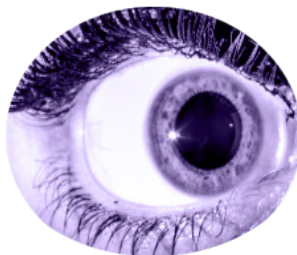
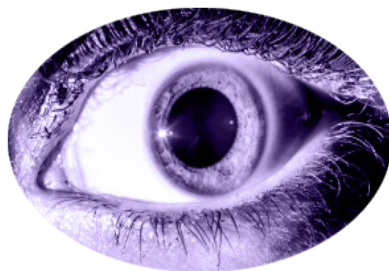
را به یاد فانتزی‌های کودکانه می‌اندازد؛ حال آنکه فیلم در سرتاسر صحنه‌ها شعارهای بسیار دهن‌پرکن را بلغور می‌کند که به مخاطب بفهماند با فیلم خیلی جدی روبروست... بیان مفاهیم غامض فلسفی و ترانس‌فیزیکی، رسانهٔ خاص خود را می‌طلبد و بدیهی است که سینما ظرفیت بیان هر موضوعی را ندارد و مخاطب سینما به شرطی می‌تواند چنین ادراکاتی را بفهمد که داستان دارای سیر دراماتیک طبیعی و هستهٔ احساسی باشد و برمدار انسانی بچرخد؛ در حالی که ذره‌ای عاطفه در هیچ پلانی از فیلم مشاهده نمی‌شود. این اثر، آمیزه‌ای از ربات‌ها و اجسام تکنولوژیک خوش‌ساختی است که به‌مانند پازلی بزرگ در کنار هم چیده شده است؛ ولی فیلم را لذت‌بخش نمی‌کند. فی المثل می‌توانیم از موسیقی فوق‌العاده، پروداکشن عظیم و لوکیشن‌های منحصربه‌فرد، تصاویر چشم‌نواز، انتخاب بازیگران و صحنه‌های اکشن و جیمزباند گونه، ساعت‌ها به بحث بنشینیم و زبان به تحسین تک‌به‌تک آنان بگشاییم؛ اما آن آوردگاه حس انسانی که ما از سینما انتظار داریم و آن تأثیرگذاری بر روی مخاطب به هیچ وجه مشاهده نمی‌شود.

ناگفته نماند این اثر در کنار آثار قبلی نولان، پسرقتی قابل توجه دارد. تلقی سازندگان فیلم چنین بوده که صحنه‌های اکشن و بلاک‌باستری فیلم، نظر گیشه و مخاطبان عام را به خود جلب خواهد کرد و مفاهیم شبه‌فلسفی آن، قشر مخاطب خاص را راضی نگه خواهد داشت؛ ولی متأسفانه در هیچ یک از آن دو به موفقیت نرسیده است. صحنه‌های اکشن با اینکه توسط رسانه‌ها بسیار بولد جلوه می‌کند؛ اما به هیچ وجه در حد و اندازه فیلم‌های مرسوم هیجانی هالیوود نیست. تایمینگ‌های نادرست، اندازهٔ نماهای جابه‌جا و از همه مهم‌تر اینکه این صحنه‌ها در خدمت پیش‌بردن فیلم نیست و مخاطب سینما به سرعت می‌فهمد که تنها و تنها برای ارباب اذهان و فریب تصویری به کار برده شده است. از طرفی اغلب مفاهیم فیزیکی به‌کار برده‌شده در فیلم از زبان کاراکترها و به صورت کسل‌کننده‌ای در قالب دیالوگ بیان می‌شود و فرصت کافی برای هضم همهٔ آن‌ها وجود ندارد. اما پیچیدگی بیش از حد این فیلم سبب شده است که منتقدان به سراغ فرمول‌های گیج‌کنندهٔ بیان‌شده در فیلم بگردند. گروهی سعی در پیداکردن خط داستانی فیلم

هستند و خنده‌دار است که هریک برای آن، دیالگرمی خاص کشیده است، عده‌ای به تماشای چندین باره فیلم پرداخته‌اند تا اینکه چه بسا بفهمند چه اتفاقی در فیلم افتاده است و گروهی دیگر چنان فریفتهٔ صحنه‌های چشم‌نواز فیلم شده‌اند و به نظر می‌آید بی‌آنکه چیزی از فیلم دستگیرشان شود، اعلام می‌دارند که اثری بی‌نظیر است و شایسته تقدیر... . آنچه به نظر نگارنده می‌رسد، هر آنچه در فیلم به عنوان پیچیده‌نمایی‌هایی آمده، ابزاری است برای به‌چالش کشیدن افکار مخاطب و تلاشی برای مطرح‌نمودن عقاید آتئیسم غربی در جامعهٔ جهانی که به نظر می‌رسد فیلم‌ساز چاره‌ای جز پنهان‌نمودن خود واقعی خویش پشت نقاب‌هایی از جنس نظریه‌های پیچیدهٔ علمی و درهم‌آمیختگی‌های فلسفی نداشته است و چه بسا همین تکرار تماشای فیلم توسط مخاطبان، مضامین فیلم را ملکهٔ ذهنی‌شان گرداند و مقصود سازندگان را عملی نماید.... .



”



!!!!!!

“

سید محمد موسوی
دانشجوی علوم آزمایشگاهی

وقتی نام حضرت فاطمه علیها السلام به میان می‌آید فکرها علاوه بر مقام و منزلت آن بانوی پاک به شجاعت بی‌مانند ایشان می‌رود که چگونه بدون هیچ ترسی آن خطبه حماسی را ایراد کردند و در مورد دهه فجر هم یکی از مواردی که به فکرها خطور می‌کند شجاعت مردم انقلابی و امام خمینی علیه السلام است.

ترس یکی از حس‌های انسان است که در به‌وجود آوردن شخصیت و رفتار اشخاص بسیار مؤثر است. مثال‌های واضحی می‌شود زد. دانشجویی که می‌ترسد که معدلش کم شود و در ادامه تحصیل و پیدا کردن شغل به مشکل بر بخورد اقدام به تقلب می‌کند، کارمندی که از فقر، مقایسه شدن‌ها یا شرمند شدن‌ها می‌ترسد رشوه قبول می‌کند و صد البته فردی که از خشم الهی و آتش جهنم می‌ترسد از گناهان دوری می‌جوید.

همین ترس که گفتیم عامل مؤثری در شخصیت و رفتار فرد است، یک امتحان الهی می‌باشد *«وَلَنَبْلُوَنَّكَ بِشَيْءٍ مِنَ الْخَوْفِ وَالْجُوعِ وَنَقْصٍ مِنَ الْأَمْوَالِ وَالْأَنْفُسِ وَالتَّمَرَاتِ*

وَبَشِيرِ الصَّابِرِينَ» و قطعاً شما را به چیزی از [قبیل] ترس و گرسنگی و کاهشی در اموال و جانها و محصولات می‌آزماییم و مژده ده شکیبایان را. ترس را می‌توان از یک نظر به دو بخش تقسیم کرد: ۱. ترس بجا و صحیح؛ ۲. ترس نابجا و غلط. ترس‌هایی از جمله مسخره شدن توسط دیگران و یا تحقیر شدن توسط آن‌ها، ترس کمبود مال ناشی از خمس و زکات دادن و ترس‌های دیگر ترس‌های غلط هستند.

ترس‌هایی از جمله ترس از غضب خدا، عاقبت گناه در دنیا و آخرت، ترس از یک حیوان وحشی ترس‌های صحیح و به جا می‌باشد. خب حال چه کنیم که ترس‌های غلط را از زندگی دور کنیم؟ هر کسی فقط از خداوند بترسد از چیز دیگری هراسی ندارد؛ ولی هر کسی از خدا نترسد از همه چیز خواهد ترسید.

پس یا باید فقط از خدا ترسید و یا فقط از خدا نترسید. ابتدا باید توجه کنیم که معنای ترس از خدا چیست؟ ترس از خدا به معنای ترس از مسئولیت‌هایی است که انسان

احساس می‌کنیم، چرا ابهت او ما را می‌گیرد؟ این چیزی به جز درک عظمت نیست. حال اگر انسان درک بلندای عظمت الهی و دریای خروشان ازلی و ابدی سرمدی او را کرد و در علم، قدرت، شوکت، جلالت و عزت او غرق شد، چیزی جز او نمی‌بیند، و در نتیجه خائف می‌شود، چنان می‌شود که وقتی نام خدا می‌شنود و یا ذکر از او می‌شود قلبش به هراس می‌افتد *(إِذَا ذُكِرَ اللَّهُ وَجِلَتْ قُلُوبُهُمْ)*: اینان مؤمنان راستین و حقیقی در لسان قرآنند. *(أُولَئِكَ هُمُ الْمُؤْمِنُونَ حَقًّا)* ذکر و یاد خدا، تداعی معانی بسیار برای او می‌کند و خود را در پیشگاه با عظمت او ضعیف و ذلیل می‌بیند و چه سرمایه‌ای برای ضعیف، جز ترس می‌توان یافت!

ترس از دادگاه خدا، و به عبارت دقیق‌تر، ترس از پرونده اعمال خود و به بیانی ظریف‌تر، ترس از عاقبت خود، نمی‌داند چه کاره است و به کجا می‌رود! عارف و پرهیزگار حقیقی، از عبادت خود هم ترسناک است؛ زیرا انتظاری که از عالم است از جاهل نیست، انتظاری که از پیر هست از

جوان نیست، عبادت مراتب دارد، مسلم است که «ممکن» حق واجب و خالق را نمی‌تواند ادا کند؛ زیرا پیامبرش هم اقرار می‌کرد که: *«ما عَبَدْنَاكَ حَقَّ مَعْرِفَتِكَ، ما عَبَدْنَاكَ حَقَّ عِبَادَتِكَ»* چون او هم ممکن است و مخلوق؛ ولی توقعی که از او هست، از ما نیست؛ ولی پیامبر صلی الله علیه و آله هم خائف بود که شاید نتوانسته آن طور که باید ادا وظیفه کند؛ افراد بزرگ هم خوفشان این چنین خوفی است.

ترس از معاصی و صحیح‌تر ترس از عدالت خداوندی، خدا می‌تواند برای یک معصیت عذاب کند و این خلاف عدل نیست؛ ولو تمام عمر را شخص عبادت کرده باشد. در روایات داریم که در قیامت سه دیوان باز می‌کنند: دیوان نعم، دیوان عبادت و دیوان معاصی. دیوان عبادت مقابله و برابری با دیوان نعم نمی‌کنند؛ علاوه بر این که دیوان معاصی بلاعوض باقی می‌ماند.

این سه سرچشمه خوف، و به عبارت دیگر سه نوع خوف از بالا به پایین که می‌آییم درجه شخص می‌شود؛ یعنی پرهیزگاران و خائفین سطح بالا خوف نوع اول را دارند؛

گرچه جمع این خوف‌ها منافاتی با هم ندارد.

آن کس که از خدا ترسید، بهشت جایگاه او است *«وَأَمَّا مَنْ خَافَ مَقَامَ رَبِّهِ وَتَتَى النَّفْسَ عَنِ الْهَوَىٰ فَإِنَّ الْجَنَّةَ هِيَ الْمَأْوَىٰ»*؛ و اما کسی که از مقام پروردگارش ترسید و نفس را از اتباع و پیروی هوی بازداشت، همانا بهشت جایگاه او است.

ای عزیز، اشک خون بریز که هر قطره آن درّی درخشان است. در روایت بسیار جالبی از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله چنین رسیده است: *«ما مِنْ قَطْرَةٍ أَحَبَّ إِلَى اللَّهِ تَعَالَى مِنْ قَطْرَةٍ دَمَعٍ مِنْ خَشْيَةِ اللَّهِ* او قطره در آریقت فی سبیل الله» *«هیچ قطره‌ای محبوب‌تر در نزد خدا از قطره اشک از خوف خدا یا قطره خون ریخته شده در راه خدا نیست»*.



مقدمه‌ای بر سیاست انسانی^۲

عدنان حامدسلطانی
دانشجوی پزشکی



اما سیاست «انسانی» از آنجا حائز اعتبار است که مبتنی بر انسان و برای انسان است و این «انسان» به قول مرسوم فلاسفه اسلامی، آئینه تمام نمای الهی است. مشخص است که تعریف مقتضی از انسان، از دایره ملکه بهیمیت او خارج است و صورت اعلاى خدایی دارد و وقتی چنین است، سیاست انسانی به معنای زمینه‌سازی و ایجاد بستر اجتماعی در جهت اکتساب کمالات و تهیه مقامات بشری است و این همان هدف کلی اسلام و انقلاب اسلامی برای آحاد جامعه است. پس منظور از اطلاق صفت «انسانی» مشخص شد و نتیجتاً افتراق تعریف مزبور از تعاریف باژگون مکاتب غربی از انسان در صور هیومانیستی نیز روشن می‌شود؛ بلکه دو تعریف گفته شده درست در نقطه مقابل یکدیگر قرار می‌گیرند. اساساً مقصود ادبیات تفکر شیعی از کارکردهای واژگان گوناگون در مباحث مذکور، برخاسته از روحیه و منظر دیگری است. نمونه بارز آن، این که «آزادی» به معنای اخلاقی خود مورد تأکید همواره اسلام است و حال آن که آزادی لیبرالی را مذموم می‌داند و آن نیز این را سراسر حبس و حصر می‌پندارد و به سخره می‌گیرد. نگاه به مقوله

انسان و انسان‌گرایی نیز به همین ترتیب است که پیشتر مورد بحث قرار گرفت. البته که ریشه‌شناسی عمیق‌تر این مباحث نیازمند فرصتی دیگر است که به صورت مبسوطی، برپایه نظرات ارزشمند اندیشمندانی نظیر شهید آوینی و مقالات گرانقدر ایشان در این رابطه، طرح بحث شود. نکته دیگری که درمیان مطالب مقاله حاضر و نوشته پیشین ذکر شد، مربوط به ارتباط لاینفک ایدئولوژی دینی اسلام و بحث سیاست و حاکمیت است. اساساً طرح مباحث گوناگون فکری در حوزه‌های مختلف سیاسی و ارائه نظر درباره هر یک، بدون داشتن اصولی ثابت که همان ایدئولوژی حق یا باطل افراد باشد، امکان پذیر نیست. حال به هزاران دلیل فقهی و عقلی که استیلای تفکر اسلامی را بر قاطبه مکاتب دیگر اثبات می‌کند و راه مستقیم را تنها در مسیر اسلامی آن می‌بیند و سایرین را محکوم به ابطال می‌داند، نتیجه گرفته می‌شود که سیاست انسانی بایستی بر اساس همین فکر و مکتب الهی باشد و لاغیر. اما در این باره که چرا اساساً باید «سیاست دینی» بر کرسی بنشیند و جدایی این دو چه اشکالاتی دارد، سابقاً سخنان

ارزشمندی از حکما و اساتید این حوزه ثبت شده است که حتماً مطالعه آن‌ها در زدودن غبار این شبهه فراگیر، کارگر خواهد بود. به نظر می‌رسد که تصریح دوباره این نکته خالی از لطف نباشد که سیاست، اگر خود به معنای عام نوعی ایده‌پردازی نظری نباشد، قطعاً نیازمند «ایده» است و چه ایده‌ای بهتر از ایده خداوند برای سعادت بشری است؟ اما اگر گفته شود که ایده الهی جنبه عبادی و فردی دارد و در گود سیاست‌های بیرونی این جهان خشمگین جایی پیدا نمی‌کند، پس درک درستی از اقتضائات خدایی خداوند و دین‌ارسالی او وجود نداشته است. عمیقاً باور دارم که هیچ کسی از هیچ مسیری غیر از همین مسیر متعارف اسلامی-انقلابی نمی‌تواند به سرمنزله مقصود برسد و علاوه بر استدلال‌های فوق، تجربیات عینی تاریخی نیز این را تأیید می‌کند. طبیعی است که در برهه‌های مختلف تاریخی، در کنار این جریان اصیل اسلامی، دیگرانی هم هستند که به دلایل مختلفی خود را همسو با اهداف کلی یا جزئی آن می‌یابند و با آن همراه می‌شوند. شرط بقای این همراهی، در استحال

ذاتی تفکرات ایشان در تفکر ناب اسلامی است و در غیر این صورت، دیر یا زود لامحاله نابود خواهد شد. وقایع صدر اسلام را به عنوان نمونه شاهد بحث در نظر بگیرید؛ فرقه‌های مختلف سال‌های آغازین انقلاب اسلامی و سرنوشت آنان را ملاحظه کنید؛ و البته امروز نیز که راه از جهاتی روشن‌تر شده است، این نمونه‌ها را با وضوح بیشتری مشاهده می‌کنید. چرایی این امر نیز باز به همان اصول بنیادین عقیدتی بازمی‌گردد که خود را در وجوه مختلفی نمایان می‌کند. اگرچه اعتقادات اصولی متفاوت، در مواردی احکام مشابه بدهند، اما در نهایت تفاوت ذاتی آنان مشخص خواهد شد و اختلافات سر باز خواهند کرد. پس آنچه در این دو نوشته تحت عنوان مقدمه سیاست انسانی و به شکلی اختصاری مورد بحث قرار گرفت، ضرورت پرداخت به حوزه‌های سیاسی و کیفیت آن بود که کمابیش مطالبی ذکر شد. اما مسئله‌ای دیگر که در هدف‌گذاری اولیه این دسته از فعالیت‌ها اهمیت دارد و این اهمیت را در طول مسیر، گاه و بیگاه با پرسش‌های تردیدآمیز خود نشان می‌دهد، سطح توانایی‌های فردی،

مشکلات پیش رو و احتمال تأثیر نهایی بر وضعیت موجود است. پرسشی که در ابتدا باید مطرح شود، آن است که اصلاً هدف پرداخت نخبگانی به حوزه‌های مذکور، تغییر قطعی شرایط موجود است و یا صرفاً تکلیفی شخصی است؟ پاسخ آن است که هردو هدف صادق‌اند و همان تکلیف شرعی نیز به دلیل ضرورت آن تحولی است که باید در شرایط سیاسی-اجتماعی جهان بشری رخ دهد تا آن را یک گام به تکامل نهایی نزدیک‌تر کند. ثانیاً بایستی پاسخ داد که آیا منظور از ایجاد تحول گفته شده، دگرگونی تمام مشکلات تاریخ جهان توسط فرد یا افرادی با تعدادی محدود و در بازه زمانی بسیار کوتاه یک یا چند ساله است؟ قطعاً این چنین نیست؛ بلکه مراد آن است که به عنوان عضوی از جامعه بشری، با درکی درست از توانایی‌ها و تکالیف خود، نقشی هرچند بسیار کوچک در بهبود اوضاع بشر داشته باشیم. شبهه‌ای که در این وهله مطرح می‌شود و دوستان ما را به سوی تساهل و تسامح می‌برد، آن است که با انکار ناخودآگاه ظرفیت‌های درونی خود، روح بلند و مطالبه‌گر را با امور سطحی و پیش‌پاافتاده‌ای ارضاء

می‌کنند که عملاً موجب اتلاف سرمایه‌های درونی ایشان می‌شود. به یاد داشتن این نکته مفید است که راضی شدن به حداقل‌ها در صورت امکان رشد بیشتر، انجام کارهای بزرگ‌تر و ایجاد تحولات مؤثرتر، خیانت به ظرفیت‌های الهی است که در وجود آدمی نهاده شده است. ما مخیر به تلاش در جهت آرمان‌های انسانی نیستیم، ما مکلفیم و این تکلیف، ذاتی و هویتی است. والسلام علیکم و رحمه الله و برکاته



سیدمحمد صادقی
دانشجوی پزشکی

واقعیت را بپرسید اوایل کار، فکر می‌کردم درست‌کردن اقتصاد این مملکت ممکن نیست. باید با همین اقتصاد سرکنیم. ان‌شالله که بعد از ظهور مشکلاتمان حل شود! اما این چند روز نشستم فکر کردم و تحقیق. رسیدم به مطالبی که مقدمه‌ای شد برای پروندهٔ انتخابات نشریه. هرچند در این زمینه، من دانشجوی پزشکی خیلی کم‌بضاعت‌ام و کلاً هیچ سواد درخوری ندارم؛ اما چیزهایی که پرسیدم و خواندم را ناآگاه نخواهم گذاشت. ان‌شالله مفید واقع شود.

در اقتصاد سرمایه‌داری، نظریهٔ اقتصادی هست که به‌سادگی علت تورم را توضیح می‌دهد. فرمول آن را همین‌جا آوردم که کمی به جنبهٔ علمی مقاله بیفزایم و در وقت ضرورت از آن استفاده کنم.

$$m.v = p.y$$

در فرمول «نظریه مقداری پول»^۱ چهار متغیر را وجود دارد:

«**M**» مخفف money (پول)

«**V**» مخفف velocity (سرعت گردش پول)

«**P**» مخفف price (قیمت)

«**Y**» برای نمایش GDP واقعی (همان تولید خودمان است که از روی GDP محاسبه می‌شود)

«پول» را که فکر کنم خوانندگان مطلب خوب بشناسند. همان چیزی که با آن برای خودتان زندگی می‌سازید. چرک کف دست!

سرعت گردش پول یعنی میزان حرکت مقدار مشخصی پول در واحد زمان؛ مثلاً چقدر طول می‌کشد تا ۱۰ هزار

تومان بین دو نفر بچرخد. سرعت گردش پول در هر جامعه‌ای متفاوت است. به فرهنگ مردم وابسته است. در کل چیزی نیست که به‌آسانی تغییر کند.

به بهای پرداختی برای یک کالا یا خدمت «قیمت» می‌گویند.

«Y» میزان تولید یک کشور است. به مقدار کالاهایی که می‌سازیم و حجم خدماتی که عرضه می‌کنیم مربوط است. تا این‌جای مطلب احتمالاً بررسی که آقای نویسنده، این حرف‌ها یعنی چه! خدمت شما عارض‌ام که این معادله می‌تواند قیمت کالاها را در سال جدید برای ما تعیین کند. البته برای محاسبه صحیح باید به چند اصل اقتصادی

پایبند بود. همین لحظه در کشور ما چند هزار میلیارد تومان پول هست. به حجم این پول هرساله مقداری افزوده می‌شود. نهاد اصلی که حجم پول را دستکاری می‌کند دولت است. این دستکاری باید انجام شود؛ زیرا ابزار اعمال قدرت دولت‌های سرمایه‌داری در اقتصاد، دستکاری همین حجم پول است و در همه کشورها انجام می‌شود. بیشتر هم به حجم آن افزوده می‌شود تا اقتصاد کشور را بتوان

مدیریت کرد.

مثلاً دولت می‌خواهد راه‌آهن شرق-غرب بسازد. برای ساخت راه‌آهن مجبور است کارگر استخدام کند. به این کارگرها باید حقوق بدهد تا کار کنند. از بانک مرکزی درخواست پول می‌کند. بانک مرکزی می‌گوید: «شرمنده! پول ندارم تقدیمتان کنم؛ ولی می‌توانم کار دیگری کنم: خلق پول». از همین راه پایهٔ پولی کشور بیشتر می‌شود. پول بیشتر می‌شود؛ ولی مابه‌ازای آن چیز جدیدی ساخته نمی‌شود. پس تورم نیز به‌دنبال آن خلق می‌شود. به همین دلیل اقتصاددانان معتقدند که در جهان امروز قدرت پول به‌مراتب ویرانگرتر از بمب اتم است.^۲

قبلاً هم اشاره شد که «V» مقداری ثابت برای جامعه است. تغییر می‌کند؛ اما نه خیلی زیاد. برای همین ما هم به تقلید از بزرگان علم اقتصاد، آن را ثابت می‌پنداریم و روی آن یک خط می‌کشیم تا بیشتر از این خاطرمان را مکدر نکند.

می‌رسیم به «Y» که از روی GDP^۳ به دست می‌آید. هرچه

۲. اگر همین مسئله را در ذهن خود حلاجی کنید قدرت دلار به‌عنوان واحد جهانی پول برایتان آشکار می‌شود.

۳. Gross Domestic Product

جامعه‌ای تولید خدمات و کالاهای بیشتری داشته باشد، این عدد افزایش می‌یابد؛ مثلاً اقتصاد چین امسال ۵ درصد رشد داشته است. این پنج درصد رشد مربوط به همین بخش محاسبات است.

پس اگر بخواهیم این معادله را به شکلی دیگر بنویسیم تا محاسبات راحت‌تر شود به این معادلهٔ جدید می‌رسیم.

$$p = (m/y) \cdot v$$

حال چه می‌شود که قیمت‌ها افزایش پیدا می‌کنند و ما تحت فشار قرار می‌گیریم؟

اگر همه‌چیز طبق روال پیش برود، دولت صورت کسر را افزایش می‌دهد و مخرج هم که تولید است هر سال افزایش می‌یابد. بیشتر دولت‌های دنیا میزان کمی صورت را بیشتر از مخرج افزایش می‌دهند تا تورم ایجاد کنند؛ زیرا موتور حرکت اقتصاد سرمایه‌داری تورم است.

این معادله سال‌ها در ایران خیلی ساده بود. ما کشوری فقیر بودیم. هرچه می‌کاشتیم همان را می‌خوردیم؛ تا اینکه دههٔ پنجاه، این معادله در ایران تغییر کرد. دولت به حجم

عظیمی از تولید دست یافت. نفت آمد و نفحاتش همه را شگفت‌زده کرد. بدون اینکه چیزی از دست بدهیم صاحب درآمد شدیم. به زبان ساده ره صدساله به یک شب رفتیم و اقتصاد ما گلش شکفت و تورم همه جا را گرفت.

تعجب کردید؟ اگر نکرديد برگردید دوباره از اول با دقت تمام بخوانید. چند پاراگراف قبل توضیح دادم که طبق فرمول، اگر تولید افزایش یابد، مخرج بزرگ می‌شود. با بزرگ‌شدن مخرج طرف دیگر معادله (قیمت) کاهش می‌یابد. اما اینجا مسئله‌ای بود که کسی به آن توجه نکرد؛ اصل اول اقتصاد:

تولید باید شغل بیافریند.

پول نفت خیلی زیاد است. هزینهٔ چندانی هم ندارد؛ آب تزریق می‌کنیم؛ نفت برمی‌داریم. بگذریم که که قبل از انقلاب از این هم ساده‌تر بود. ما زمین را تحویل می‌دادیم؛ شرکت‌های نفتی پول را واریز می‌کردند.

حالا به‌سؤالات زیر دقت کنید.

سرمایه چه کسی اینجا بیشتر می‌شود؟ دولت

آیا شغلی ایجاد شد تا مردم هم در درآمد به‌دست‌آمده

سهمی داشته باشند؟ خیر

نتیجه چه می‌شود؟ حساب دولت چاق می‌شود؛ ولی دست

مردم خالی می‌ماند. دولت این پول را وارد چرخهٔ مالی کشور می‌کند. نقدینگی زیاد می‌شود؛ اما درآمد مردم همان است. همین مسئله باعث شد که بهترین سال‌های حکومت پهلوی با تورم افسارگسیخته همراه باشد. اگر به روزنامه‌های آن زمان مراجعه کنید، متوجه صحت این ادعا می‌شوید. این مسئله سال‌هاست که ادامه دارد. در دوران تمام رؤسای جمهور پس از انقلاب هم تورم هنگفتی را می‌بینید که اگر کشوری در اروپای غربی این میزان تورم را داشت، حتماً زمین‌گیر می‌شد. این مسئله، همان بلای اقتصاد ماست.

اما درمان چیست و چگونه باید از نفت، این نعمت الهی، به بهترین شکل استفاده کرد؟

ان‌شاءالله در شمارهٔ بعد به آن می‌پردازیم.

۱. Quantity theory of money



چهل

و



عطاالله عطایی
دانشجوی داروسازی

سالگی انقلاب

۴ تبریک
۱ تسلیت



نشریه اُسوه
دوهفته نامه سیاسی-مذهبی

صاحب امتیاز:
هیئت عاشقان ثارالله

مدیر مسئول:
دبیر هیئت عاشقان ثارالله

سر دبیر:
سید محمد صادقی

گرافیک و صفحه آرای:
سید محمد مهدی بازرگان

هیئت تحریریه:

میرکاظم سید اکبری

عرفان میرعالی

علی کمالی

علی اسدی جلودار

سید محمد موسوی

سید محمد صادقی

عطاالله عطایی

محمد رضا صیدیان

سپهر محمودی آذر

هادی پایدار

داوود قوی

محمد مهدی پور

مهدی غلامی

عدنان حامد سلطانی

کانال هیئت عاشقان ثارالله: heyat_tbzmed

کانال تبصیر: tabsir_tbzmed

ارتباط با سردبیر: SM_Sadeghi

تبریک اول به خاطر چهل و دومین سالگرد پیروزی انقلاب اسلامی و پایان حکومت های استبدادی آن هم بعد از دوره های بسیار طولانی. این تبریک خطاب به همه است. همه انبیاء، همه ائمه، همه شهیدان راه حق، همه مردم جهان از اول دنیا تا آخر دنیا؛ چرا که همگی شان آرزوی چنین روزی را می کشیدند که پایه های غلط در جامعه مخصوصاً در زمینه حکمرانی به کنار بروند و به جای آنان پایه های صحیح و درست به حق قرار بگیرند، که این در سال ۱۳۵۷ صورت پذیرفت.

تبریک دوم به خاطر ۴۲ سالگی این انقلاب و نظام اسلامی. وقتی از ۴۲ سالگی انقلاب و نظام صحبت می کنیم، یعنی ۴۲ سال است در این کشور آرمان ها و شکل و مهندسی کلی حکومت همان هایی است که مردم ۴۲ سال پیش برای آن برخاستند و طلب کردند. یعنی ما توانسته ایم این را حفظ کنیم که چنین کاری در انقلاب های بزرگ سده های اخیر به هیچ وجه دیده نمی شود؛ به طور مثال در انقلاب فرانسه ۲۰ سال بعد از انقلاب، دوباره بناپارت رسماً تاجگذاری می کند و پادشاه می شود و هیچ اثری از حرف هایی که «ژان ژاپلوسه» و «ولتر» و دیگران می گفتند در حکومت فرانسه، مطلقاً وجود ندارد!

تسلیت برای وجدان های دغدغه مند انقلابی که شاهد هستند که بعد از ۴۲ سال از تشکیل نظام اسلامی، هنوز نتوانسته ایم دولت و کشور اسلامی به معنای حقیقی تشکیل بدهیم. روشن تر بگویم هنوز کارگزاران حکومت آن بایسته های لازم اخلاق و منش اسلامی را ندارند یا هنوز در خود ایجاد نکرده اند. همین است که سبب شده قطار انقلاب به ایستگاه دولت اسلامی خود نرسد. البته اینجا منظور از دولت تنها قوه مجریه نیست بلکه همه سه قوه و مسئولان کشوری را شامل می شود. امروز ریشه مشکلات کشور همینجاست. تا زمانی که کارگزاران حکومت چه از لحاظ

عقیده و چه از لحاظ اخلاق و عمل در تراز یک مسئول اسلامی نباشند؛ انتظار رسیدن به آن آرمان های اسلامی در سطح کشور و جامعه ایران امری ناممکن و چه بسا غیرمنطقی است، زیرا قطاری که به ایستگاه ۳ نرسیده نمی تواند وارد ایستگاه ۴ (منظور کشور و جامعه اسلامی) شود.

تبریک سوم به خاطر وجود حرکت و پیشرفت کار در رسیدن به دولت اسلامی است. یعنی با وجود اینکه به دولت اسلامی نرسیده ایم؛ اما جهت حرکت انقلاب به این سمت بوده است و در مسیر قرار داشته است منتهی سرعت حرکت به علت وجود موانعی در طول ۴۲ سال، فراز و نشیب هایی داشته است. بعضی از خواص انقلاب و امتی که باید بار انقلاب را به دوش بکشد، مانند هرانسانی، دچار چالش های گوناگون شده است؛ گاه خسته شده، گاه دچار تردید شده، گاهی جلوه های فریبنده دنیا آن ها را مشغول خود ساخته و گاهی متنبه شده و با شتاب و قدرت حرکت کرده است.

تبریک چهارم و آخر برای نعمت رهبری حکیم و روشن ضمیر که اهداف اسلامی و مسیرهای رسیدن به آن از جمله دولت اسلامی را برای امت انقلابی مشخص و واضح بیان کرده است. پس بر ما جوانان مؤمن انقلابی است تا دل و افتده را به همراه اعضا و جوارح به کار بگیریم و هرچه در توان داریم در جهت دولت سازی اسلامی خرج کنیم و راه را برای ایجاد کشور اسلامی و سپس تمدن نوین اسلامی هموار سازیم، ان شاء الله.